

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مفتاح الکرامه می فرماید که :

و هنا کلامٌ فی أَنَّ جُحُودَ الضَّرُورِی کُفْرٌ فی نفسه
أَوْ لِأَنَّهُ یُکْشَفُ عَنْ انْکَارِهِ النُّبُوَّةُ مَثَلًا، ظَاهِرُهُمُ الْأَوَّلُ،
أَحْتَمَلُ الْأُسْتَادَ الثَّانِی، قَالَ فَعَلِیهِ لَوْ أَحْتَمَلَ وَقُوعَ
الشُّبْهَةِ عَلَیْهِ لَنْ یُحْکَمَ بِکُفْرِهِ إِلَّا أَنَّ الْخُرُوجَ عَنْ مَزَاقِ
الْأَصْحَابِ مِمَّا لَا یَنْبَغِی .

عرض شد که در اینجا دو مسأله مطرح است :

یکی اینکه به طور کلی در اطلاقات فقهاء این
است که انکار ضروری در صورتی موجب کفر است
که مستلزم انکار نبوت باشد. این یک بیانی بود که
البته بسیاری از فقهاء بر همین فتوی داده‌اند و مسئله
را به همین کیفیت بیان کرده‌اند. مرحوم محقق و
علّامه و سایرین در این مسیر قدم برداشته‌اند.



دوّمین اطلاق در کلمات فقهاء این بود که انکار ضروری خودش فی حدّ نفسه کفر [است نه اینکه مستلزم] انکار نبی باشد. پس بنابراین من باب مثال غلات یا خوارج که اینها قطعاً قائل به نبوت پیغمبر اکرم و قائل به توحید هستند اینها هم داخل در تحت حکم به کفر قرار می گیرند به جهت اینکه کلام آنها مستلزم انکار نبوت نیست، خود آنها قبول دارند پیغمبر را، توحید را قبول دارند، رسالت را قبول دارند، قرآن را قبول دارند، امّا یک مورد را انکار می کنند، فرض کنید که من باب مثال ولایت امیرالمؤمنین را انکار می کنند یا مخالفت می کنند با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یا اینکه نسبت به امیرالامیؤمنین حکم به غلوّ که الوهیت است می کنند با توجه به اینکه رسالت را هم قبول دارند، در این صورت باز حکم به کفر آنها می شود

سؤال: اگر معنی ولایت را فهمیده باشند چون معنی ولایت آن قدر روشن نبوده که به عنوان یک ضرورت ...

جواب: نه به عنوان ضرورت که...، مثلاً در خصوص امیرالمؤمنین که این طور بوده حالا نسبت

به سایر ائمه این طور مشخص نبوده امّا راجع به امیرالمؤمنین به عنوان، نه رَفْض کلام حضرت، خوارج رَفْض کلام فقط نمی کردند، چون اگر این طور است ما باید بگوییم خیلی از افراد کافر هستند، وقتی حضرت به خلافت رسید یکی از کارهایی که کرد شریح قاضی را خلع کرد از مسند در حالی که همه مردم اعتراض کردند، خب باید بگوییم همه کافر هستند یا اینکه فرض بکنید که صلاة تراویح را حضرت برداشت در حالی که همه مردم اعتراض کردند. خب این اعتراض دلیل بر این است که امیرالمؤمنین را به آن کیفیتی که ما قائل به امامت و اطاعت بدون قید و شرط هستیم معتقد نبودند، امیرالمؤمنین را یک فرد خوب، صالح، عابد، سهر پیغمبر، ابن عم پیغمبر، خلیفه المسلمین، به این کیفیت قبول داشتند امّا اینکه الآن ما قائل به... - ما هم اگر آن زمان بودیم همین بودیم ها! یک وقت همچنین خیال نکنید که خیلی ما تافته جدا بافته هستیم! نه آقا جان، ما هم آن موقع...! گفت از دور ما دستی بر آتش داریم - به این نحوه مطرح نبوده.

ولی مسأله دیگر، خروج بر امام عادل است. این یک مسأله‌ای است که کسی این مطلب را نمی‌تواند قبول کند حتی در آن زمان. خوارج چون اینها خروج بر امام عادل کردند، خروج بر خلیفه المسلمین کردند، خروج بر امام کردن از این نقطه نظر حتی پیش اهل تسنن هم - البته در فتوای اهل تسنن هم همین نقل شده است - خروج بر امام عادل و یا خلیفه المسلمین، این موجب ارتداد است، لذا در باب ردّه که بسیاری از طوائف امتناع کردند از اعانه خلافت به زکات و اینها، اهل سنت و عامه از باب خروج بر خلیفه المسلمین، اینها را مرتد می‌دانند، یکی به خاطر عدم اعطاء زکات که این خودش موجب خروج از دین است و یکی هم به خاطر خروج بر خلیفه المسلمین. این از این نقطه نظر است.

این دو اطلاق در مورد انکار و جحدی که موجب کفر است وجود دارد، همان طوری که دیروز عرض شد در مجمع البرهان، ایشان قائل هستند بر اینکه صرفاً انکار ضروری، این موجب کفر نیست بلکه علم در اینجا شرط است یعنی علم منکر و جاحد به این که آن چه را که انکار می‌کند ضروری

دین است. اگر علم باشد آن وقت فرق نمی‌کند بین ضروری و غیر ضروری و مجمعٌ علیه. و فرق نمی‌کند بین ضروری به نحو احکام غیر مستندۀ به برهان یا بین قضایایی که این قضایا متیقن الثبوت است ولو بالبرهان، این دیگر فرقی بین این نمی‌کند از نقطه نظر اینکه علم در اینجا شرط است.

با توجه به مسائلی که مطرح شد مرحوم صاحب جواهر، ایشان می‌فرمایند که اغلب فقهاء کلامشان ناظر بر این است که نفس انکار ضروری، این موجب کفر است ولو اینکه مستلزم انکار نبی نشود البته لَمْ یَقُلْ أَحَدٌ به اینکه اگر شخصی علم نداشته باشد و واقعاً جاهل باشد این کلام او این موجب کفر خواهد بود بلکه افراد در اینجا متفاوت هستند و در مواقف مختلفه، در اینجا انکار و جحد حکم ضروری تفاوت پیدا می‌کند. فرض کنید که اگر یک شخصی نشأ فی دار الاسلام به حیثی که یُسْتَبَعَدُ فی حَقِّهِ عَدَمُ الْإِطْلَاعِ عَلَى الْأَحْكَامِ الضَّرُورِيَّةِ فی الاسلام اگر این طور باشد نفس انکار یک حکم ضروری خودش موجب کفر خواهد بود. امّا اگر یک فردی لَمْ يَنْشَأْ فی دار الاسلام و أَنْكَرَ حُكْمًا ضروری در اینجا ما نمی‌توانیم حکم به کفر کنیم. در

قبال این قول، قول دیگر است که انکار حکم ضروری مستلزم انکار نبی باشد. آن وقت در اینجا این سؤال مطرح است که در چه موقع انکار حکم ضروری مستلزم انکار نبی است؟ آیا ما در اینجا به اطلاق انکار ضروری تمسک می‌کنیم؟ یعنی یکی از مواردی که مورد اطلاق ما هست همین است که آیا اگر یک فرد انکار ضروری کرد و به حسب عادی این انکار مستلزم انکار پیغمبر و نبوت هست در اینجا ما حکم به کفر می‌کنیم؟ این مسأله باید روشن بشود.

خود مرحوم صاحب جواهر در ضمن بیان این مطلب مطالبی را طرح کرده‌اند که می‌تواند به حلّ این مسأله کمک بکند. مثلاً ایشان فرموده‌اند که بناءً علی هذا اگر انسان بداند که به واسطه شبهه‌ای، این انکار ضروری کرده، این استلزام انکار نبی نیست، چون نفس شبهه قرینه مقیده است بر اینکه این کلام از روی عناد سر نزده و تحقق پیدا نکرده، این مستلزم انکار نبی نیست. یا اینکه احتمال شبهه بدهد یا اینکه فرد اصلاً جاهل باشد وَلَمْ يَنْشَأْ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ، تمام اینها مواردی است که این استلزام بین این دو مطلب را برمی‌دارد

سؤال: پس در این صورت خیلی از قضایای

تاریخی از دایره کفر و ارتداد خارج می شود مثل
همین لشکریانی که در مقابل امام حسین ایستادند

جواب: در مقابل؟

سؤال: در مقابل امام حسین ایستادند. ۳۰ هزار
نفر که واقعاً از روی عناد نیامدند به جنگ با امام
حسین یا لشکریانی که در مقابل امیرالمؤمنین
ایستادند غیر از سر دمداران شان یا در جنگ صفین و
نهروان، در همه این موارد ما نمی توانیم چنین حکمی
صادر کنیم

جواب: حالا راجع به اینها که در مقابل امام
حسین ایستادند اولاً ما راجع اینها نمی توانیم یک
همچنین احتمالی را که شما دادید بدهیم به جهت
اینکه تمام اینها افرادی بودند که در کوفه بودند و به
مسائل و قضایا مطلع بودند، آن فساد دستگاه خلافت
اموی را همه اینها دیده بودند، از پشت کوههای قفقاز
که نیامده بودند به جنگ امام حسین! به قول حضرت
زینب و سجاد می گفتند: انگار ما اسرای ترک و دیلم
هستیم، اسرای ترک و دیلم، اینها اسرای هستند که
بر علیه خلیفه قیام بکنند، اصلاً نمی دانند خلیفه

میمون دارد، قرَد دارد، ندارد، شارب خمر است و امثال ذلک، هیچی نمی دانند. اما اینهایی که در کوفه هستند ظلم و جنایات ابن زیاد و خلفاء و حکماء و اُمرای از طرف اینها را دیده‌اند و از آن طرف مقام و منائت امام حسین را هم ادراک کردند و از یک طرف پیک و رسول امام حسین برای کوفه آمده، نامه‌هایی که اینها همه برای آن حضرت نوشتند، تمام محاجه و احتجاجاتی که در روز عاشورا و قبل از روز عاشورا حضرت برای آنها کردند، دیگر اگر الاغ بود روز عاشورا می‌فهمید که حق کدام طرف است و باطل کدام طرف است، این که دیگر جای...

تلمیذ: دیگر شبهه‌ای در کار نیست

استاد: اصلاً شبهه‌ای در کار نبود. بله صحبت در این است که در شام آن افرادی که فرض بکنید که در تحت تأثیر تبلیغات معاویه قرار گرفته‌اند، افرادی در آنها بودند که وقتی که شنیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب شهید شد آنها تعجب کردند و گفتند مگر علی نماز هم می‌خواند؟ مگر علی مصلی هست اصلاً یا نه؟ یعنی تبلیغات معاویه به حدی بود و به حدی اینها مشوش اذهان بود که اصلاً آنها شک در صلاة علی داشتند و کلُّ بحسبه یعنی التَّکالیف

على حَسَبِ ظُرُوفٍ و على حَسَبِ المدرکات الافراد.
و على هذا این استلزام در صورتی است که ما
بدانیم...

... تلازم بین انکار منکر و جحد جاحد و بین
انکار رسالت، این دلالت التزامیه باید مُنبع عن عقیده
جناحیه و نفسیه منکر باید باشد، این را ما باید ثابت
بکنیم. پس تمام بحث درباره آنچه که از مفاد کلمات
مرحوم صاحب جواهر استفاده می شود، یعنی ما بر
گُرده او می گذاریم، کلمات ایشان به نحوی است که
خب در اینجا دارد دیگر بَل و کُلُّ مَن عُلِمَ أَنَّ انکارَهُ
لشبهةٍ بَل قیلَ و کُلُّ مَن اَحْتَمَلَ وُقُوعَ الشبهة فی حَقِّهِ
لَعَدَمَ ثُبُوتِ الاستلزام المذكور فی شئی منها الذی هو
المدار فی حصوله.

یعنی دلالت التزامیه بین انکار منکر و بین انکار
نبوت، آن دلالت التزامیه در صورتی است که به
واسطه شبهه نباشد یا احتمال شبهه وجود نداشته
باشد، در اینجا [که شبهه وجود دارد یا احتمال شبهه
هست] دلالت التزامی وجود ندارد. مضافاً به اینکه
عبارتی را که در اینجا نقل شده از روایت، آن عبارت
هم خودش مُوهم این مسئله ممکن است که باشد،
اینجا یک عبارتی بود که در آن عِلْمَ بود که من به

نظرم رسید که مرحوم صاحب جواهر در اینجا دچار
 خطاء شده و عِلْمَ گرفته اگر عِلْمَ بگیرد...، حالا شاید
 جای دیگر دیدم، در نظرم بود که بیایم و بگویم که
 حتی در کلمات بقیه اصحاب، عبارت این بود مَن
 عِلْمَ أَنَّهُ كَانَ مِنْ ... کسی که بداند، ظاهراً جای دیگر
 بود حالا می‌روم نگاه می‌کنم می‌آیم بیان می‌کنم.
 عبارت به این مضمون بود که عِلْمَ أَنَّهُ مِنَ الضَّرُورَةِ
 که در اینجا بدون قید استلزام به انکار نبوت است
 یعنی انکار یک امر ضروری ولو اینکه مستلزم انکار
 نبوت نباشد. امّا اگر ما آمَدیم عبارت را، حالا
 عبارتی را که نقل می‌کنیم حتی در کلام اصحاب این
 طور باشد، انکارُ ما عِلْمَ أَنَّهُ مِنَ الضَّرُورَةِ، عِلْمَ بگیریم
 نه عِلْمَ، یعنی شخص عالم باشد به این که این
 ضروری است نه اینکه خود او ضروری باشد، اگر
 این طور باشد این دو اطلاق، نزدیک هم و متقارب
 می‌شوند. یعنی در اینجا تمام مسأله و مدار بر اساس
 علم است. اگر یک شخصی عالماً و عامداً انکار
 مسأله و حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ الْإِسْلَامِيَّ را بکند و عالم
 باشد بر اینکه این حکم از اسلام است ولو لم یکن
 ضرورياً و لم یکن مُجْمَعاً علیه این علم و این عناد،
 این مستلزم برای انکار نبوت خواهد بود و اگر انکار
 بکند ما عِلْمَ أَنَّهُ مِنَ الضَّرُورَةِ یعنی انکار ضروری را

بکند ولی خود این جاحد و منکر، عالم و عامد نباشد
این استلزام را ندارد.

سؤال: یعنی کلماتی هم نباشد این دو تا موردی
که الآن نقل فرمودید نتیجه‌اش همین می‌شود دیگر؟
جواب: نتیجه‌اش همین می‌شود. یعنی نتیجه‌اش
همین می‌شود که این دلالت التزامیه بین انکار
ضروری و بین استلزام انکار نبوت، این دلالت
التزامیه منوط است به اعتقاد متکلم و کیفیت اعتقاد
قلبی او نسبت به حکم و کیفیت علم او نسبت به
احکام و کیفیت عناد او نسبت به مسائل. اگر ما
توانستیم احراز بکنیم، این انکار مستلزم انکار نبوت
است و مستلزم انکار نبوت، کفر است. اگر ما
نتوانستیم این را احراز بکنیم، ثبوتاً حکم به ارتداد
برای این حاصل نخواهد شد.

پس بنابراین انشاء الله فردا راجع به اقوال فقهاء
در اینجا در تتمه بحث امیدواریم که بیایم و جمیع
اقوال را بیان بکنیم و تعبیر مختلفه‌ای که باز در اینجا
آمده، دو یا سه تا تعبیر دیگر آمده، اینها را بیان بکنیم
و انشاء الله این بحث تتبع فتاوی فقهاء در تعریف
ارتداد فردا تمام می‌شود. اگر خدا بخواهد از روز

شنبه به بحث خودمان می‌پردازیم که ارتداد به چه

کیفیت حاصل می‌شود؟

سؤال: ...؟

جواب: ببینید افراد متفاوت هستند دیگر، یعنی ما

یک حکم بطی و قطعی نسبت به هر شخصی

نمی‌توانیم بکنیم

سؤال: ...؟

جواب: بله، حالا راجع به ارتداد هم خوب-

ظاهراً شما تشریف نداشتید در بحث... - که این

ارتداد، دلالت بر کفر نمی‌کند. درباره بعد از پیغمبر

هم داریم ارتدّ النَّاسِ الا ثَلَاثَه. عمّار هم رفت و

برگشت. ارتدّ یعنی برگشتند از آن حقیقت، اما این

ارتداد متعارف که واقعاً حکم به کفر بکنیم و موجب

بینوئیت در زوجیت بشود و اموال باید تقسیم بشود،

این همچنین ارتدادی نه، این دلالت ندارد.

سؤال: اینکه من عرض کردم در کربلا یک

روایتی هست که ... ، باطل با حق شباهت پیدا

می‌کند و مردم باطل را حق می‌دانند. این شبهه باعث

می‌شود که خیلی‌ها دنبال باطل می‌روند، گفتم شاید

در قضیه کربلا هم یک عده از این باب وارد جنگ

شدند

جواب: نه، نه خیر، ابدأً، ابدأً! به هیچ وجه،
اینقدر قضیه واضح بوده اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ که هیچ
جای انکار نبوده

سؤال: بعد اینکه فرمودید در مورد ارتداد بعد از
پیغمبر، ارتداد حقیقی از رسول خدا یا ارتداد از مقام
ولایت؟

جواب: ارتداد از حقیقت که همان اسلام باشد
سؤال: ارتداد به پیغمبر کردند، اعتقادشان که
سلب نشده از پیغمبر بعد از اینکه پیغمبر رحلت
کردند؟

جواب: اگر بخواهید واقعاً نگاه بکنید، واقعاً
پیغمبر نصب کرد علی را یا نصب نکرد؟ اگر این علی
را قبول نکرد پس در واقع پیغمبر را رد کرده حالا
دارد خودش را گول می‌زند دیگر، معنی ندارد
بگوییم که...، دیگر اینها در تخیل هستند

سؤال: یک روایتی حضرت آقا در امام شناسی
دارند، خیلی برای ما سنگین است، می‌خواهیم معنای
آن را بفهمیم، از اهل سنت نقل کرده‌اند از رسول
خدا که رسول خدا فرموده‌اند: ... و بَعَلَى اهتدیتم و
بِالْحَسَنِ ... و بالحسین این مراتبی که حضرت ذکر

کرده‌اند که شما هدایت می‌شوید به علی و به امام
حسن ...، احسان یعنی چه؟

جواب: خب به واسطه همان صلحی که حضرت
کردند

سؤال: یعنی...؟

جواب: بله، و الا همه مرده بودند و همه از بین
رفته بودند دیگر، اصلاً معاویه آمده بود نسل شیعه را
بربیندازد و حضرت با این صبری که کرد و تحمل و
صلحی که کرد شیعه را نگه داشت

سؤال: و در مورد علی اهتدیم، همه که هدایت
پیدا نکردند فقط مختص یک گروه شیعه می‌شود
جواب: خب یعنی منظور این است که نفس
امامت به واسطه امیرالمؤمنین بروز و ظهور پیدا کرده
برای همه، حالا یک کسی می‌خواهد گوش بدهد
یک کسی می‌خواهد ندهد، این می‌خواهد هدایت
پیدا کند...، یعنی هدایت، سرچشمه‌اش
امیرالمؤمنین است. چون همان باطن و حقیقت
رسالت است.

سؤال: یعنی اگر حضرت صلح نمی‌کردند
شیعه...؟

جواب: نسل از بین رفته بود. یعنی یک مؤمن و شیعه باقی نمی ماند. این قضیه صلح امام حسن خیلی عجیب است، یعنی آدم واقعاً نمی تواند مظلومیت امام حسن را ادراک کند! امام حسین مظلومیتش، مظلومیتی نبوده که...! بالاخره گرفتند و کشتند دیگر، خیلی هم با شهادت و شجاعت و اینها ایستاد و...، امام حسن را متهم به بی عرضگی کردند! این خیلی عجیب است! حتی اصحاب امام حسن مثل جابر بن عبدالله آمد و به امام حسن گفت السلام علیک یا مذلّ المومنین! خیلی عجیب است! یعنی تمام بدبختیهایی که برای ما آمده از دست تو آمده! تمام بیچارگی ها! تمام تحقیرها به واسطه تو آمده! این خیلی است! یعنی اصحاب یک نفر بیایند بگویند...! بقیه بمانند، حالا این اصحاب را داشته باشید! ماشاء الله شعورشان را آدم کیف می کند که چه شعوری دارند اینها! السلام علیک یا مذلّ المومنین! واقعاً...! تاریخ نوشته دیگر!

سؤال: رشید هم مثل اینکه گفته؟

جواب: بله؟

سؤال: رشید هم گفته؟

جواب: رشید نمی دانم

سؤال: جابر را ندیدم ولی این را... .

جواب: آخه اینها که، اوّل این طور نبودند که چیز

کنند، جابر پیر بوده، امّا رشید جوان بوده بعد در زمان

امام حسین و اینها رشید به مقاماتی رسید خیلی بالا

و کارهای عجیبی هم می کرد

سؤال: در این قضیه کربلا افرادی که قبل و بعد

هم شهید شدند ملحق به آن هفتاد و دو نفر هستند؟

جواب: بله، لذا حضرت می فرمایند که السلام

علیک یا مسلم ابن عقیل و یا هانی ابن عروه

سؤال: عقیف مثلاً

جواب: آن هم همین طور، بله، همه اینها در یک

مرتبه هستند

سؤال: یا آن افراد بنی اسد که آمدند کمک کنند

که جنگی واقع شد قبل از عاشورا و درگیر شدند و

یک عده کشته شدند

جواب: بله آنها هم... . البته من نرفتم بینم ولی

رفقا دیده اند، در بالای مقام شهداء، اسامی صد و

بیست نفر را نوشتند

سؤال: خود اصحاب امام حسین ذکر کرده‌اند

یا...؟

جواب: آخر نیست اینقدر

سؤال: قبل و بعد

جواب: اینها را نوشتند

سؤال: شاید اصحاب بنی هاشم را؟

جواب: نه، نه، نه

سؤال: بدون بنی هاشم صد و بیست نفر بودند؟

جواب: نه، نه، با بنی هاشم...

سؤال: بنی هاشم هیجده نفر بودند

جواب: بله

سؤال: در روایات هشتاد نفر یا صد نفر به بالا...

جواب: می‌دانم هست ولی قول قوی این است،

بله هست حتی بیش از صد هم دیدم ولی اسامیشان

را ندیدم ذکر بکنند، ولی اینجا آمدند و گفتند که ما

دیدم کی و کی، منتهی من اصلاً التفات نکرده بودم

سؤال: در طهران که منبر می‌رفتم، بعد از اتمام

مجلس یک قضیه‌ای از من سؤال کردند، یکی گفت:

حاج آقا ما توی هیئتمان یک روحانی با سواد منبر

می رفت، وارد هم بود، می گفت که امام حسین این طور نیست که آب نداشتند، از روز هفتم به بعد چند بار آب گرفتند، چاه زدند، حضرت عباس را یک بار فرستادند رفتند آب آوردند و همین حمام کردن و استحمام کردن و نظافت کردن با آب بوده، چرا برای علی اصغر آب نگه نداشتند... در حالی که می بینند در معرض هلاک شدن هستند، پس چرا امام حسین این کار را کرد؟ گفت یا این آخونده دروغ می گوید - مرده قشنگ می گفت - یا اینکه...، امام حسین که اشتباه نمی کند پس این آخونده دروغ می گوید! ولی من می دانم که آن باسواد است. چطوری باید جوابش را داد؟

تلمیذ: باید از امام حسین بپرسد

جواب: ... خب تمام می شود آب دیگر.

سؤال: می دانم. واجب است مثلاً که استحمام

کنند؟

جواب: حالا نگه داشتن بعد تمام شده دیگر، یا

اینکه یک نفر خورده، ریخته، حالا شما در کربلا

بودید ببینید در خیمه چه می گذرد؟ این حرفها چیه؟

تلمیذ: یعنی همین جوری حل می شود یا اینکه

می‌توانیم بگوییم یک چیز دیگر بوده؟ من این جوری
با خودم حل کردم که چون ...

تلمیذ: تانکر نبوده و الا...

تلمیذ: چون امام حسین در شدت مقام عبودیت
است و می‌خواهد مشیت حق در اینجا متمشی بشود
حتی می‌خواهد حضرت علی اصغر هم به حالت
عطش از دنیا برود و شهید بشود، حضرت زمینه تمام
اینها را آماده می‌کند برای نزول این مشیت

استاد: بخواهد بکند و نکند آن انجام می‌شود،
نیازی به زمینه نیست که امام حسین آماده بکند.
ممکن است امام حسین یک کاسه آب هم بگذارد آن
دو تا دنبال هم بدونند بزنند و بریزند، این که دیگر...،
صحبت این است که اگر تمام این جریان‌ها همه بر
اساس اراده و مشیت امام است تا اینکه انجام بشود
که آن دیگر اصلاً مشکلی نیست، نه صحبت بر سر
این است که برحسب عادی و مسائل طبیعی چطور
محقق است؟ تحققش این است که بر فرض آب هم
نگه داشته‌اند، بله نگه داشته‌اند، بچه‌ها خیلی تشنه
هستند رفتند و خوردند. این دلیل نیست که حالا یک

تانکر چهارده تنی گذاشته‌اند آنجا، یک مشک است دیگر یا اینکه فرض کنید که یک ظرف آب است دیگر و به خصوص که از شب عاشورا به بعد به کل دیگر آب نتوانستند بیاورند.

سؤال: هر لحظه احتمال می‌دادند که آب بیاید.

جواب: بله؟

سؤال: هر لحظه احتمال می‌دادند آب بیاید.

جواب: بله احتمال می‌دادند

سؤال: یک چنین احتمالی نیست چون وقتی چاه

کندند پشت خیام، وقتی که خبر رسید گفتند: تنگ

کنید این محاصره را که حتی جای چاه کردن را هم

نداشته باشند و در بعضی از روایات داریم که اصلاً

سه روز آب به آنها نرسید. آیا آن روایات را باید

بگوییم که مجعول است چون چند بار آب گرفتن

دیگر؟

جواب: آب نرسیده ممکن است فرض کنید آن

مقداری که... تازه همین دلیل می‌شود برای اینکه

اشکال وارد نیست، چون آب به آنها نرسیده این آبی

که کم آورده‌اند برای بچه‌ها نگه داشته‌اند خودشان

نخورده‌اند.

سؤال: آب را نگه داشتند. چرا استحمام کردند؟

استحمام که واجب نبود

جواب: حالا فرض کنید که یک آبی آنجا بوده که

به درد خوردن نمی‌خورده یا اینکه احتمال دارد

مسألة عبادت را بیشتر مورد لحاظ قرار می‌دادند.

سؤال: برای امام حسین مثلاً؟

جواب: بله.

سؤال: یعنی این را عبادت می‌دانند؟

جواب: بله.

سؤال: ازاله شعر را؟

جواب: بله مهم تر است، تشنگی را تحمل

می‌کنند...، نه به اندازه بچه شاید بوده، بچه از شب

قبل اگر تشنه بود که صبح می‌مرد، نه این طور که

نبوده، اینها بالاخره سخت بود برایشان، نگه

می‌داشتند خودشان نمی‌خوردند.

سؤال: پس این حکمی که در فتوای آقایان

معروف که مثلاً اگر انسان بفهمد آب گیرش نمی‌آید،

باید نگه دارد و تیمم کند، این حکم کلی نیست؟

بعضی مواقع باید تحمل تشنگی کرد و وضو بگیریم

جواب: نه از کجا معلوم است؟ شاید آنها احتمال

می دادند آب پیدا بکنند

سؤال: با آن شدّت ظلمشان...

سؤال: شدت گرما خودش خیلی مؤثر است.

جواب: بله، گرما هم که گرمای عجیبی بوده که

یک استکان بخوری پنج دقیقه بعدش دوباره تشنه

می شدید.

سؤال: من دیدم که یک ساعت به یک ساعت

تانکر آب می آوردند ولی بیست نفر تلف شدند از

بچه ها از تشنگی. با اینکه آب یک ساعت به یک

ساعت می رسید ولی بزرگان هم از تشنگی تلف

شدند

جواب: الآن شما اینجا نشسته اید هوا خنک

است. ما در منی بودیم وقتی روز یازدهم رفتیم

سنگها را زدیم- همان دو سال پیش- داشتیم

برمی گشتیم به اندازه ای عجب عطش غلبه کرده بود

که از دم جمرات تا منزل ده تا بطری یک لیتر و نیمی

من آب خوردم یعنی پانزده لیتر آب را من از جمرات

تا منزلمان- عزیزیه بود، خیلی نزدیک بود، خیلی هم

فاصله نبود دیگر، نزدیک بودیم- پانزده لیتر من فقط

آب خنک خوردم و وقتی به منزل رسیدیم انگار به اندازه یک گرم به وزنم اضافه نشده بود! پانزده کیلو! نمی‌دانم بخار می‌شد کجا می‌رفت؟ این اصلاً...! عجیب هوا گرم بود و ما هم پیاده آمدیم و هوا خیلی گرم بود و هم سنگ زده بودیم و رمی کرده بودیم و خیلی چیز بود و این حرفها، یعنی فقط همین را بگویم از اینجا می‌رفتیم تا دم مدرسه من یک نیم لتری از آنجا می‌خریدیم بعد یکی دیگر تا...! این طور نیستش که یک آبی باشد و فلان و... اصلاً اگر یک همچنین عطشی باشد که از دو یا سه روز قبل باشد که به هیچ وجه نرسد اصلاً بدن می‌افتد، بدن حرکت نمی‌تواند بکند

سؤال: مخصوصاً در چادر که آفتاب به آن خورده

و...

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ